

بحران در اوکراین: چه کسانی آنرا بوجود آورده اند؟

وجود حکومت های فاسد در اروپای شرقی ، و از آنجمله در اوکراین ، شاید اولین چیزی است که ممکن است در وهله نخست بنظر آید. این اتهامات در رسانه های غربی که ویکتور یا ناکویچ ، رئیس جمهور سرنگون شده اوکراین ، فردی بی کفایت و فاسد بوده و از قدرت سیاسی سوء استفاده کرده است ، نه تنها در مورد وی ، بلکه در مورد همه رهبران سیاسی پیش از وی و نیز بسیاری از دولتمردان در جهان سوم نیز صادق است که «دموکراسی» های غربی نه فقط مساله ای با آنها نداشتند و ندارند ، بلکه خود بخشی از این فساد و پرورش دهنده آن هستند. دارائی های این افراد فاسد نیر در بانک های «تمیز» و حفاظت شده همین کشورها ، دور از حق اطلاع مردم غارت شده خوابانده شده اند. حکومت های غربی ، همین امروز با سیاستمداران فاسد تر و خودکامه تر از یاناکویچ ها معامله میکنند که میلیارد ها دلار از جیب و خزانه دولتی و در روز روشن دزدیده و به این کشورها آورده اند. کشورهای غربی تا همین چند ماه قبل نیز ، میخواستند با همین یاناکویچ فاسد و خودکامه معامله کنند و نا با کسی دیگر. اگر دادستان سویس که ناگهان به فکر گشودن پرونده فساد یاناکویچ افتاده است¹ ، در مورد دارائی های دزدیده شده دیگر در بانک های خصوصی آن کشور نیز پرونده ای می گشود ، در آنصورت در صداقت اقدام او نمی شد تردید کرد.

بنابراین ، بحران سیاسی در اوکراین را باید فراتر از مساله مبارزه با فساد و دفاع از «حق حاکمیت ملی» و «دموکراسی خواهی» و «دفاع از حقوق بشر» که ظاهرا عنوان میشود در نظر گرفت. این شعار های خوب بیشتر بعنوان ابزار سیاسی و بصورت انتخابی و مصلحتی و بعنوان کلمات زینتی در پیشبرد هدف های دیگر بکار گرفته میشوند تا پابندی واقعی برای پیشبرد این اصول. کاش دره عمیقی بین ادعا ها و اعتقاد به این اصول وجود نمیداشت. ولی واقعیت ها ، چیز دیگری را نشان میدهند. برای قدرت های بزرگ درگیر در بحران اوکراین ، هیچیک از عناوین ذکر شده ، موضوع جدی شمرده نمیشود.

بحران سیاسی و نظامی در اوکراین و شبه جزیره کریمه را باید در چهارچوب و تصویر وسیعتر ادامه سیاست های دوره جنگ سرد مابین روسیه بازمانده از شوروی ، و تلاش آمریکا و ناتو برای محاصره هرچه بیشتر آن و در صورت امکان تجزیه خود فدراسیون روسیه بصورت دولت های کوچک و بی وزن در صحنه بین المللی تلقی کرد. اهمیت استراتژیک اوکراین برای آمریکا و ناتو ، نه بخاطر کیف ، بلکه بخاطر شبه جزیره کریمه است که امروز جزوی از دولت اوکراین بشمار می رود ، ولی در سیصد سال گذشته ، همیشه جزوی دولت روسیه بود که در ۱۹۵۴ ، نیکیتا خروشچف ، رهبر جدید شوروی در آنزمان ، بعنوان بخشی از تغییرات داخلی ، بصورت جزوی از جمهوری خودمختار اوکراین در آورد که این تغییرات داخلی ، چندان اهمیتی نداشت زیرا همچنان جزوی از حاکمیت شوروی بحساب می آمد. با فرو پاشی شوروی در ۱۹۹۱ و آمدگی بوریس یلتسین برای هرنوع قراردادی با کشورهای غربی ، بویژه با آمریکا ، دولت جدید روسیه در ۱۹۹۴ ، با امضاء قراردادی ، حاکمیت دولت تازه مستقل شده اوکراین را بر شبه جزیره کریمه و بخش های شرقی برسمیت شناخت و برطبق همان قرار داد ، حق حفظ ناوگان دریائی خود در کریمه را حفظ می کرد.

برای دولت روسیه از همان دوره تزار ، شبه جزیره کریمه یک گلوگاه حیاتی و استراتژیک بود. ولی با فروپیزی شوروی و متلاشی شدن پیمان ورشو بعنوان یک بلوک نظامی رقیب در برابر ناتو ، طراحان سیاسی و نظامی در آمریکا و کشورهای متحد غربی آنرا به وسوسه دست اندازی هرچه بیشتر بر کشورهای جدا شده از شوروی و آندسته از کشورهایائی از اروپای شرقی انداخت که قبلا عضو پیمان ورشو بودند ، نظیر لهستان و جمهوری چک و غیره ، که به عضویت پیمان ناتو در آمدند. در همین چند سال اخیر بود که آمریکا به بهانه شکار موشک های ایران ، قصد نصب موشک های ضد موشک پاتریوت در آن کشور را داشت که به بحران در بین روسیه و آمریکا دامن زد و سرانجام آمریکا از نصب آنها منصرف گردید. ادعای همیشگی آمریکا و ناتو بر این بوده که آوردن این کشورها به عضویت ناتو ، علیه امنیت روسیه نیست.

برخلاف این ادعا ها ، از نظر استراتژیستهای آمریکا ، اوکراین و بویژه شبه جزیره کریمه ، اهمیت کلیدی برای جلوگیری از تبدیل شدن مجدد روسیه بیک قدرت بزرگ اروپائی و بین المللی دارد. زیگنیوف برژینسکی ، تئوریسن و استراتژیست مهم در سیاست های آمریکا ، معتقد است که بدون اوکراین ، که منظور او بخش شرقی و آن و شبه جزیره کریمه است ، روسیه توانائی تبدیل شدن بیک ابر قدرت را نخواهد داشت. از اینرو ، هدف نهائی غرب ، امکان دستررسی به کریمه است و اینکه روزی ناوگان نظامی آمریکا بتواند بجای ناوگان روسیه در کریمه و سواستوپل لنگر اندازد. چرا که روسیه بدون کریمه ، امکان دستررسی به اروپا را از دست خواهد داد.

سیاست گسترش ناتو بسوی مرزهای روسیه ، از همان دوره ریاست جمهوری بیل کلینتون ، تحت عنوان «فضای بعد شوروی» شروع شده بود² که با سیاست تهاجمی نئوکون ها ی «پروژه قرن آمریکائی» همخوانی داشت و تا امروز نیز ادامه

¹ <http://www.rai-see.org/news/world/4396-swiss-prosecutor-opens-money-laundering-probe-into-ousted-ukrainian-president-viktor-yanukovich.html>

² رجوع شود به نوشته جوناتان استیل در روزنامه گاردین در دوم مارس ۲۰۱۴

دارد..

و باز برخلاف دیگر کشورهای اروپای شرقی و یا جدا شده از شوروی ، و برغم تلاش رهبران دولت های متوالی اوکراین برای کشاندن آن کشور به عضویت در ناتو ، که تا سال ۲۰۱۰ که تمرین های نظامی مشترکی با آن بعمل آوردند و نیروهای نظامی خود را به افغانستان و عراق فرستادند ، ویکتور یاناکویچ ، با همه فساد و خودکامه بودن خود ، تنها رئیس جمهور اوکراین بوده که مخالف پیوستن کشور خود به ناتو و طرفدار در پیش گرفتن یک نوع سیاست عدم تعهد بوده است. و درست همین سیاست با هدف های کشورهای غربی تعارض داشت. و این ، یکی از عوامل شروع بحران و تلاش برای برانداختن یاناکویچ بود. یاناکویچی که بالاخره از طریق انتخابات به قدرت رسیده بود. همچنین تمام نظر سنجی ها در آن کشور نیز از زمان استقلال تا امروز ، مخالفت اکثریت مردم با پیوستن به ناتورا نشان میدهد.³ از اینرو ، نئو کون های آمریکا ، راه دیگری برای رسیدن به هدف خود را انتخاب کردند: بی ثبات کردن اوکراین و طرح حمایت از نیروهای راست افراطی و نئونازی در بخش غربی آن کشور و فشار هرچه بیشتر بر دولت یاناکویچ . در طی چند سال گذشته ، نیرو های اولترا ناسیونالیست و نئونازی ، از امکانات آموزش نظامی و کمک های مالی و پشتیبانی علنی سیاسی دولت آمریکا بر خوردار بوده و به قدرت سیاسی و شبه نظامی مهمی در داخل اوکراین تبدیل شده اند که عامل خطرناک دیگری را به شرایط نابسامان اجتماعی و سیاسی اوکراین افزوده است. این حزب در سال ۱۹۹۱ تحت عنوان « حزب سوسیال ناسیونال اوکراین » بنیانگذاری شد که تشابه اسمی و ایدئولوژی نژادی با حزب « ناسیونال سوسیالیست » آلمان نازی داشت . ولی بعدا به تاسی از دیگر احزاب دست راستی افراطی و نژاد پرست ، نام خود را به « اتحاد آزادی تمام اوکراین » یا « اسوبودا » تغییر داد که از تاکتیک دوگانه مشارکت در سطح مختلف انتخاباتی و استفاده از باند های ضربت خیابانی و شبه نظامی استفاده میکند. در پارلمان پیشین اوکراین آنان ۳۷ نماینده از دویست و چند کرسی را داشتند و چندین شهر را در مناطق غربی اوکراین در کنترل خود دارند. این حزب نئونازی که نام خود را اکنون به « اسوبودا » یا حزب « آزادی » تغییر داده است ، معتقد به برتری نژاد سفید ، ضد لیبرال ، ضد هر نوع چپ و معتقد به تبدیل اقتصاد اوکراین به یک « اقتصاد انتیک » بوده و از تمام سمبل های احزاب فاشیستی در تظاهرات خود استفاده میکند.⁴ تادوز اولژانیسکی مینویسد که در مناطق غربی اوکراین ، این حزب احتمالا به یک پدیده دائمی تبدیل خواهد شد و در مقابل جریانات سیاسی راست میانه ای مثل خانم تیموشنکو قرار دارد و در تضعیف بیشتر آن تلاش میکند. کارگردانی عملی مسیر حوادث در اوکراین را نیز خانم ویکتوریا نولاند ، نئوکون دستیار اروپائی وزارت خارجه آمریکا که قبلا نیز سخنگوی کاخ سفید بوده ، با همراهی سفیر آمریکا در کیف بر عهده دارند. ویکتوریا نولاند ، همسر رابرت کاگان ، تاریخ نگار و تئوریسن نئوکون سیاست خارجی و از امضاء کنندگان اصلی « پروژة قرن آمریکائی » است که او باما در سخنرانی اخیر خود در اجلاس مشترک کنگره و سنا ، حدود ده دقیقه از آنرا به نقل قول و تحسین از کتاب جدید او بنام « جهانی که آمریکا ساخت » صرف کرد. خانم نولاند در یکی از مصاحبه های خود بصراحت اعلام کرد که آمریکا برای « نهاد های دموکراسی » در اوکراین ، پنج میلیارد دلار سرمایه گذاری کرده است و اگر لازم شد بیشتر از آن نیز میتواند خرج کند. از جمله این « نهاد های دموکراسی » ، که بخش قابل توجهی از این سرمایه گذاری روی آنان صرف شده است ، حزب نئونازی « اسوبودا » برهبری « اوله تایهانبوک Oleh Tayhanbok » است که آشکارا ضد جهود و ضد کمونیست و ضد خارجی بوده و بشیوه نازی ها سلام هیتلری میدهند و علائم و بازوبندهای شبیه نازی میبندند و در حکومت جدید پست های حساس وزارت های دفاع و اطلاعات به آنان سپرده شده است. سناتور مک کین و خانم نولاند بارها با این رهبران « نهاد های دموکراسی » و رئیس حکومت موقت فعلی « آرسنی یاتسنیوک » که یک بانکدار و اولیگارک شناخته شده است ، دیدار داشته اند. جاز دن احزاب نئونازی و راست افراطی بنام نیروهای دموکراسی ، جز شبیه رنگ کردن قورباغه و فروختن آن بجای بلبل ، چیز دیگری نیست. حتی خانم نولاند با وجود ملاقات های مکرر خود با کلیچکو ، مشت زن معروف اوکراینی که بدلیل قهرمانی بوکس محبوبیتی در بین اوکراینی ها دارد و حز ب « ضربه مشت » را درست کرده است و با محافظه کاران آلمانی روابط نزدیکی دارد ، از سپردن یک پست دولتی به او مخالفت کرد و اظهار داشت که « کلیچکو هنوز بی تجربه است و باید مشق های خانگی خود را تمرین کند ». در این بحران ، آنچه که هیچگونه انعکاسی از آنان در رسانه ها دیده نمی شود ، صدای مردم عادی است که علیه فساد و اولیگارک ها بمیدان آمده بودند. در ۲۹ ژانویه ، سوماس میلنه (Seums Milne) خبرنگار روزنامه گاردین در گزارشی از کیف تحت عنوان « در اوکراین ، فاشیست ها ، اولیگارک ها و توسعه طلبی غرب ، مرکز اصلی بحران را تشکیل میدهند » نوشت :

«در چند ماه گذشته ، ما بارها به اینجا آمده ایم. تظاهرات خیابانی در اوکراین ، در رسانه های غربی ، درست مثل متن یک نمایش دقیقا تنظیم و هماهنگ شده ای تصویر میشود. چنین وانمود میشود که طرفداران دموکراسی ، درگیر یک جنگ مبارزاتی با یک حکومت خودکامه هستند. و اینکه تظاهر کنندگان خواهان حق مشارکت در اتحادیه اروپا هستند ، ولی ولادیمیر پوتین ، رئیس جمهور روسیه ، مانع از این شانس آزادی و رفاه آنان میشود. اینها کلماتی هستند که ما بارها بارها ، دستکم در بخش غربی اوکراین از انقلاب نارنجی مورد حمایت غرب از ده سال قبل به اینسو شنیده ایم. ولی این تنها بخش بسیار ناچیزی

3

<http://www.csmonitor.com/1995/1023/23015.htm> رجوع شود به :

⁴Tadeusz A. Olszański : Svoboda party – the new phenomenon on the Ukrainian right-wing scene.
<http://www.isn.ethz.ch/Digital-Library/Publications/Detail/?lng=en&id=137051>

از از واقعیت را منعکس میکند. زیرا عضویت در اتحادیه اروپا هرگز برای آنان پیشنهاد نشده است و احتمالا هرگز نیز پیشنهاد نخواهد شد. همانگونه که غالب ناظرین مشاهده کرده اند، در بسیاری از کسانی که در خیابان ها هستند، اساسا علاقه ای برای دموکراسی در آنان دیده نمی شود. ولی آنچه که بهیچوجه گزارش نمیشود، اینست که ناسیونالیست های دست راستی افراطی و فاشیست ها در کانون اصلی و مرکز ثقل تظاهرات قرار دارند و به ساختمان های دولتی حمله میکنند. یکی از سه حزب عمده اوپوزیسیون که پیکار جاری را هدایت میکنند، حزب دست راستی افراطی و ضد یهود اسوبودا (Svoboda) است که رهبر آنان اوله تایهانبوک (Oleh Tayhanbok) ادعا می کند که مافیای یهودی - مسکونی، اوکراین را کنترل میکنند. این حزب اکنون شهر Lviv را اداره می کند در اوایل همین ماه گذشته، ۱۵۰۰۰ تن از اعضای مشعل بدست آن، بیادبود استفان پاندرا، رهبر فاشیست های اوکراین در جنگ جهانی دوم، که نیروهای وی همراه نازی ها در قتل عام یهودیان مشارکت داشتند، راهپیمایی کردند»⁵.

اولیگارک هائی که با خصوصی کردن ثروت های اوکراین بعد از فروری شوری بوجود آمده اند، در ابتدا از ویکتور یاناکویچ حمایت کردند و اکنون هزینه های تظاهرات علیه وی را تامین میکنند. یاناکویچ فاسد بود، ولی او نماینده همان کسانی بود که خودتیلور فساد هستند و اکنون یکی از آنان با بلوک متحدی از نئونازی ها و با حمایت غرب و در جریان اشغال مسلحانه نهاد های دولتی که هیچ دولت غربی، حتی بمدت ده ثانیه نیز آنرا تحمل نخواهد کرد، در رأس حکومت قرار گرفته است. بحران در اوکراین اگر از زاویه مردم عادی، بازتابی از اعتراض به فساد و نابرابری و بیکاری بود، در سطح اولیگارک ها، شبیه جدال خونین بین شاخه های مختلف مافیا است. مرز ایدئولوژیکی نیز اولیگارک های روسی و اوکراینی را از نئونکون های نئولیبرال آمریکائی و اروپائی از هم جدا نمی سازد. ولی آنچه که به این بحران بعد خطرناکی داده است، دراز تر شدن شاخک های توسعه ناتو و آمریکا و حامیان غربی آن به تنفس گاه حیاتی و مرزهای نفوذ سنتی روسیه است که هیچ رهبر روسی نمیتواند در برابر آن بی تفاوت ایستاده و بر سر قدرت بماند. توهمی نباید داشت که در اوکراین نه ولادیمیر پوتین به دموکراسی و حق تعیین سرنوشت اعتقادی دارد و نه کشورهای که سازمان دهندگان سرنوشتی حکومت های منتخب مردم و حمله و اشغال کشورهای دیگر و نقض تمامیت ارضی و حق تعیین سرنوشت بوده اند. ویرانه های عراق و سوریه و لیبی و افغانستان در دوده گذشته شاهد زنده آن است. شاید این طنز تاریخ است که روش روسیه در کریمه را قرن نوزدهمی میخوانند! گوئی که حمله به افغانستان و یوگسلاوی و عراق.. در ماقبل تاریخ و عصر حجر اتفاق افتاده است و نه در قرن ما! و یا اینکه روس ها با ید شیوه های خود را مدرنیزه کرده و از هواپیماهای بدون سرنشین (Drone) در کریمه استفاده میکردند! در پایان، به دونکته باید همچنان اشاره کرد: نخست اینکه از نظر رهبران کشورهای غربی، یاناکویچ مرتکب یک گناه نابخشودنی شده است: مخالفت با کشتادن اوکراین به عضویت در پیمان ناتو، که بالقوه خطر تجزیه اوکراین و جنگ را در پی داشت. دوم اینکه دموکراسی های غربی در تعقیب هدف های استراتژیک خود، در صورت لزوم ابائی از همدستی در این یا آن کشور با ارتجائی ترین نیرو ها و امثال نئونازی ها را نخواهند داشت، همانگونه که قبلا در ایجاد و حمایت از طالبان و بن لادن ها علیه شوروی تردیدی نکرده بودند. از نظر برژینسکی سقوط شوروی برای آمریکا مهمتر از شرم همکاری با طالبان بود. اگر طالبان، دیروز مجاهد بشمار می آمد، تعجبی نیست که نئونازی ها نیز، امروز جزو «نیروهای دموکراسی» شمرده شوند!

⁵ [http://www.theguardian.com/commentisfree/2014/jan/29/ukraine-fascists-oligarchs-eu-nato-](http://www.theguardian.com/commentisfree/2014/jan/29/ukraine-fascists-oligarchs-eu-nato-expansion)









